أعوذباللَه من الشيطان الرجيم‌

بسم اللَه الرحمن الرحيم‌

وصلّى اللَه على سيّدنا و نبيّنا أبى القاسم محمّد

وعلى آل بيته الطّاهرين، و اللعنة على أعدائهم أجمعين‌

 قال إمامُنا الصّادقُ عَلیه‌السّلام لِعنوان البصری: وَ إذَا اشْتَغَلَ الْعَبْدُ بِمَا أَمَرَهُ اللَه تَعَالَی وَ نَهَاهُ، لَا یتَفَرَّغُ مِنْهُمَا إلَی الْمِرآءِ وَ الْمُبَاهَاةِ مَعَ النَّاسِ.

 اگر عبد به آنچه كه خدای متعال برای او مقرر كرده عمل كند و به دستورات و اوامر و نواهی اشتغال بورزد دیگر نمی‌تواند اوقات خود را به مباهات و فخرفروشی با مردم و جدل و منازعات بگذراند.

 این ارتباط بین اشتغال به تكالیف الهی و عدم مراء و جدل و مباهات و فخرفروشی چیست؟ و چگونه انسان به‌واسطه اشتغال به اوامر و تكالیف الهی دیگر فرصت فخرفروشی و خودنمایی و اظهار وجود و ابراز به مردم و همچنین نزاع و جدل و مخاصمه و درگیری پیدا نمی‌كند؟ این چه ارتباطی به هم دارد و چه رابطه‌ای در این میان موجود است؟ در فقرات گذشته، امام صادق علیه‌السّلام فرمودند: وَ جُمْلَةُ اشْتِغَالِهِ فِیمَا أَمَرَهُ اللَه تَعَالَی بِهِ وَ نَهَاهُ عَنْهُ. یك بنده باید اشتغال و تصدّی او نسبت به اوامر و نواهی الهی باشد و نباید از این دو مطلب تجاوز كند. راجع به این قضیه در جلسات گذشته مطالبی عرض شد و اینكه چطور یك انسان در اوامر و نواهی الهی باید آن جنبه عبودیت را لحاظ كند و تمام كارها را بر اساس آن جنبه عبودیت انجام بدهد. مطالبی كه در جلسات گذشته راجع به این قضیه صحبت شد برای ارتباط بین این دو مطلب مفید خواهد بود.

 حضرت می‌فرمایند: كسی‌كه به‌دنبال اطاعت از دستور مولاست دیگر مجال فخرفروشی به مردم را پیدا نمی‌كند. چرا كسی‌كه به‌دنبال اطاعت و برآمدن از عهده تكلیف است، با مردم در مسائل در نمی‌افتد و جدال نمی‌كند؟ مراء یعنی جدال، یعنی نزاع، یعنی بر سر یك مطلب بگومگو كردن، یعنی فرصت‌ها را از همدیگر گرفتن و برای رسیدن به مطلوب و مقصود با افراد دیگر در افتادن و به نزاع پرداختن و منافع را به‌واسطه این نزاع از آنِ خود كردن، این را مراء می‌گویند. كسی كه عمل به دستورات مولا می‌كند هیچ‌وقت این كارها را انجام نمی‌دهد.

 مطلب دوّم اینكه حضرت می‌فرمایند: به مردم فخر نمی‌فروشد

 مباهات نمی‌كند به رخ مردم نمی‌كشد، من این كار را كردم من آن كار را كردم نمی‌كند، ما این‌طور هستیم و ما آن‌طور هستیم در كارش نیست، سرش به كار خودش است و برای این دو مطلب اصلًا فرصت پیدا نمی‌كند. برای روشن شدن قضیه ابتداءً باید عرض كنم كه مراء و مباهات مراتب مختلفی دارد؛ یك مرتبه او مرتبه با مردم است كه عبارت است از همین مباهات مصطلح و متعارف، انسان عملی را كه انجام می‌دهد این عمل را به رخ دیگران بكشاند. در آیه شریفه قرآن نسبت به این موضوع اشاره شده است: يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لا تُبْطِلُوا صَدَقاتِكُمْ بِالْمَنِّ وَ الْأَذى‌ البقرة، ٢٦٤ ای افرادی كه ایمان آورده‌اید كارهای نیك خود را با منّت و اذیتی كه بر دیگران تحمیل می‌كنید از بین نبرید و آنها را باطل نكنید، آن كار نیك را دست‌خوش فنا و اضمحلال قرار ندهید. كَالَّذِي يُنْفِقُ مالَهُ رِئاءَ النَّاسِ‌ مانند آن افرادی كه اموالشان را به‌نحو ریا در میان مردم انفاق می‌كنند. به‌نحو سُمعه و شهرت در میان مردم انفاق می‌كنند، از این انفاق ریا را قصد می كنند، خود نمایی را قصد می‌كنند، خودآرایی را قصد می‌كنند، اظهار وجود را قصد می‌كنند مَثَل این افراد چیست؟ فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ صَفْوانٍ عَلَيْهِ تُرابٌ فَأَصابَهُ وابِلٌ فَتَرَكَهُ صَلْداً خیلی تشبیه تشبیه عجیبی است. آیه می‌فرماید: مثل این افراد مثل سنگ سختی است كه هیچ خاصیتی از او بر نمی‌آید، گرد و غباری روی این سنگ را می‌گیرد، گردی بر روی این سنگ می‌نشیند امّا هنوز این گرد استقرار پیدا نكرده است بارانی می‌آید و تمام این گردها و خاك‌ها را از روی سنگ پاك می‌كند و از بین می‌برد و او را به همان سختی خودش نگه می‌دارد و به همان سفتی خود باقی می‌گذارد. لا يَقْدِرُونَ عَلى‌ شَيْ‌ءٍ مِمَّا كَسَبُوا از آنچه كه بدست آورده‌اند نمی‌توانند محافظت كنند، نگه دارند، آن عمل را برای خودشان نمی‌توانند نگه دارند.

 یعنی وقتی انسان یك عملی را انجام می‌دهد این عمل حكم یك ذخیره‌ای را دارد حكم یك مادهّ‌ای را دارد كه این مادّه می‌آید و بر قلب انسان می‌نشیند. نفس عمل، عمل نیك است؛ انفاق فی سبیل ال له نیك است، انجام عبادت نیك است، انجام امور عبادی نیك است، خدمت به مردم نیك است، انفاق نیك است صدقات نیك است، برِّ به والدین نیك است صله رحم نیك است، اینها روی قلب را مادهّ‌ای از رحمت الهی می‌پوشاند اگر این اضافه بشود هی اضافه بشود، كم‌كم زمینه مستعدّ برای پرورش را پیدا می‌كند؛ چون بر سنگ سفت كه چیزی نمی‌شود كاشت، خاك باید باشد تا انسان بتواند او را مورد استفاده قرار دهد. همین‌كه این روی قلب را گرفته است یك‌مرتبه با آن ریایی كه انجام می‌دهد و با آن مباهاتی كه می‌كند و با آن جهت دادنی كه به عملش می‌دهد، یك مرتبه مثل یك بارانی كه تمام این گردها و خاك‌ها را می‌شوید و همه را از بین می‌برد و سنگ را به حال خودش نگه می‌دارد كأنَ‌

 هیچ عملی انجام نداده است. زحمت كشیده زحمت او هباءً منثورا شده، انفاق كرده است انفاق او یك شاهی به حساب نمی‌آید، قدمی برداشته است دیگر آن قدم به حساب نمی‌آید، انگار نه انگار هیچ عملی در نامه اعمال او ثبت نشده، می‌گوید: خدایا من این كار را انجام دادم. می‌گویند تو این كار را برای اظهار وجود خودت انجام دادی، اظهار وجودت هم پاداشی بود كه در همان دنیا گرفتی دیگر از ما چه می‌خواهی؟ تو این كار را كردی كه به مردم نشان بدهی من این عمل را انجام دادم، خب مردم هم همه فهمیدند و تو را تحسین كردند دیگر از ما چه‌می‌خواهی؟! این مطلب عبارت است از ریا و خودنمایی و مباهات با افراد و با مردم در كردار و در اعمال خودشان.

 حالا چرا این عمل قبیح است و چرا انسان به این عمل مبادرت می‌ورزد و انگیزه او برای این عمل چیست؟ دیگر طبعاً رفقا باید زود جواب این را بدهند، با توجّه به مراتب و مسائلی كه قبلًا گفته شد جواب مسئله خیلی روشن است؛ در اینجا مسئله عبودیت و نفس انجام عمل خیر دیگر مطرح نبوده، آنچه كه ریشه و علّت برای این عمل است عبارت است از اظهار وجود، انسان خود را در قبال مردم عرضه بدارد و وجود خود را به نمایش بگذارد. نمایش وجود و خود، به نمایش آثاریست كه از این وجود برمی‌خیزد. من وقتی‌كه می‌خواهم خودم را به معرض قرار بدهم آن آثاری كه توان خلق آن، از من است و مورد توجّه مردم است را به معرض وجود قرار می‌دهم تا مورد تحسین قرار بگیرم. و در مقابل این مطلب آنچه كه از دیدگاه مردم مورد نفرت و اشمئزاز است را از آثار خودم حذف می‌كنم. آنچه را كه مردم تحسین می‌كنند در معرض و در ملاءافراد به نمایش قرار می‌دهم. فلانی نسبت به من این مطلب را گفت فلان بزرگ در فلان روز از من این تعریف را كرد، فلان ولی خدا در فلان جلسه فلان مسئله را راجع به من گفت، فلان كار در فلان روز از من سرزد، امّا اگر یك كاری، یك حرفی را كه همان بزرگ از جهت تربیتی و از نقطه نظر رفع نقیصه نسبت به من گفته باشد آن حرف را از شنیدن دیگران منع می‌كنم، فلان بزرگ این نقیصه را آن روز راجع به من گفت هیچ وقت این را نمی‌گویم، فلان كار زشت را در فلان روز من انجام دادم این را هیچ وقت نمی‌آیم به مردم بگویم.

 در صحبت با مردم همیشه جهاتی را می‌گویم كه به‌واسطه شنیدن مرا مورد تحسین قرار بدهند، امّا اگر جهات حُسن را گفتم و جهات نقص را هم گفتم آن‌وقت یك مسئله‌ای است! حالا بالاتر از این نمی‌گوییم كه اصلًا جهات حسن را نگفتیم، یعنی در اینجا درست در مقابل آنچه كه بنای خلقت و تكوین از

 من توقّع دارد، من دارم عمل می‌كنم؛ آیه شریفه می‌فرماید همه خیراتی كه از شما سر می‌زند و صادر می‌شود از ناحیه پروردگار است: وَ ما بِكُمْ مِنْ نِعْمَةٍ فَمِنَ اللَه‌ النحل، ٥٣ هر نعمت و خیری كه به شما می‌رسد از ناحیه پروردگار است؛ زیرا خدای متعال مبداء حُسن است و هر حسنی كه در عالم در قالبی ظهور كند به او منتسب است نه به آن قالب و نه به آن امر متعین.

 اگر جمالی در عالم جلوه‌گری می‌كند آن جمال چون منتسب به اوست و جمال را او داده، با یك تب آن جمال تبدیل به زشتی می‌شود، با یك مرض آن جمال تبدیل به نفرت می‌شود. با گذشت دو روز از روزگار آن جمال تبدیل به غیر جمال می‌شود، عكس‌های جوانی را با عكس‌های در حال پیری و كهولت مقایسه كنید قشنگ این مسئله را می‌فهمید. دوران نقاهت و مرض را با دوران سلامت مقایسه كنید كاملًا این مسئله مشخّص می‌شود. كو آن جمال و زیبایی؟ كو آن دل فریبی و فریبندگی كجا رفت؟ پیدایش كنید، بیاورید به دست بگیرید. عاریه‌ای بود كه از مالك اصلی مستعار به شخصی داده شده بود فردا هم صاحب اصلی گرفت. عاریه را به خودش و به صاحب اصلی برگرداند. مال اختصاص به پروردگار دارد به شخصی می‌دهد و به شخصی نمی‌دهد، انفاقی كه از این مال سرمی‌زند آن انفاق مربوط به اوست و از ناحیه اوست. عنایت الهی، ملائكه رحمت الهی با وزیدن بر قلب، آن را رئوف می‌كنند رحیم می‌كنند عطوف می‌كنند، جنابعالی هم دست در جیبتان می‌كنید می‌پردازید، این از آنجا آمده. اگر آن ملائكه نیایند و بر این قلب ننشینند و این قلب را عطوف و رحیم و با احساس نسبت به هم نوع و افراد نكنند هزار سال دست در جیبی نخواهد رفت. پس جود از ناحیه اوست، جمال از ناحیه اوست، كمال از ناحیه اوست، همه حُسن‌هایی كه در روزگار به حسن و جلوه‌گری می‌پردازند همه از ناحیه او آمده است و باید هم به همان ناحیه برگردد، من و امثال من در اینجا پشیزی در عرصه وجود قابل خودنمایی و اظهار وجود نیستیم. اگر علمی هست این علم از ناحیه افاضه علیم است، اگر بیانی هست از ناحیه افاضه ربّ العالمین است‌ ... اللَه الَّذِي أَنْطَقَ كُلَّ شَيْ‌ءٍ ... فصلت، ٢١ است، اگر كمالی هست از آن ناحیه آمده است در این مسئله خدمت رفقا و دوستان مطالبی قبلًا به عرض رسید.

 حال آن شرور و ابتعادی كه مربوط به ماست و ما باید او را در معرض قرار بدهیم و باید خوبی‌ها را منتسب به او بكنیم، در اینجا كار به‌عكس شده؛ آنچه را كه خوبی و مربوط به اوست ما او را اشاعه می‌دهیم، ما او را به گوش افراد می‌رسانیم، ما او را در معرض قرار می‌دهیم، كتاب چاپ می‌كنیم و آن را در معرض قرار می‌دهیم، نگاه كنید قلم را ببینید مطالب را ببینید امّا اگر یك نفر ایرادی از این كتاب بگیرد، برمی‌آشوبیم ناراحت می‌شویم، آقا از این‌

 كتاب ایرادگرفتید؟! خب اگر حسنش را ارائه می‌دهی نقصش را هم ارائه بده، اگر خوبی را از آن خود می‌دانی بدی را هم از آن خود بدان، نمی‌گوییم خوبی را از خدا بدان آن كه كسی نمی‌داند. ولی حدّاقل انصاف را داشته باشیم خوبی را وقتی از خودمان ارائه می‌دهیم وقتی به بدی می‌رسیم دیگر ناراحت نشویم، وقتی كه به نقص می‌رسیم ناراحت نشویم و خدا می‌داند كه چه مهالكی در این زمینه وجود دارد و چه افراد به‌واسطه عدم رعایت این قضیه به هلاكت افتادند و چقدر مسائل در طول تاریخ به‌واسطه این قضیه تحریف شده و چه حقائقی در بوته كتمان و خفا قرار گرفته و چه مسائل واقعی و نفس‌الامری به‌واسطه این قضیه از دیدگاه افراد آگاه مخفی شده است چرا؟ برای چه؟ برای همین قضیه. نفس در مقام منافع خود نمی‌خواهد آنچه‌را كه موجب نفرت و اشمئزاز و موجب تنبّه است او را در معرض قرار بیاورد.

 همیشه در طول تاریخ از شخصیت‌ها مجسّمه‌هایی می‌ساختند و او را در لابه‌لای كتاب‌ها در معرض نمایش قرار می‌دادند. همیشه در طول تاریخ نویسندگان و مورّخین براساس تخیلات و براساس منافع و مصالح خود حقایق را رقم می‌زدند. كم اتّفاق افتاده كه یك واقعه آنچه كه هست همان‌طور مطرح بشود و یك شخصیت همان‌طور كه بوده است همان‌طور در معرض قضاوت افكار و وجدان‌ها قرار بگیرد. همه‌اش هی قیچی می‌كردند آنچه‌را كه نمی‌بایست نمی‌گفتند، آنچه‌را كه می‌بایست بگویند؛ برای اینكه این اسوه در دیدگاه مردم زیبا بنماید، این اسطوره در دیدگاه مردم به زیبانمایی و به جلوه‌نمایی بپردازد. اگر قرار بشود كه آن خصوصیت ناقصه در كنار آن فضیلت ذكر بشود دیدگاه افراد نسبت به شخص تغییر می‌كند دیگر كسی دنبال این نمی‌رود، دیگر كسی حرف این را نمی‌شنود، دیگر آن ذهنیتی كه بر اساس آن ذهنیت باید اطاعت كامل و اطاعت محض كرد به‌وجود نمی‌آید، ناچاریم بدی‌ها را بپوشانیم و خوبی‌ها را در معرض قرار بدهیم تا افكار را اغفال كنیم و حقایق را از دیدگان ببندیم و این خیانت است. این مسئله خیانت به تاریخ است خیانت به وجدان بشری و خیانت به راه و طریق افراد است، افرادی كه می‌خواهند بدنبال حقیقت بگردند افرادی كه به دنبال واقع بگردند افرادی كه می‌خواهند از لابه‌لای این مطالب راه خودشان را پیدا كنند.

 من وقتی كه می‌خواهم راجع به یك شخصیت صحبت كنم، الآن شما مرحوم آقا را دیدید یا ندیدید؟ بسیاری از شما مرحوم آقا و پدر ما را ندیدید، از كجا می‌توانید خود را دقیقاً در راه و در مسیر و در صراط و مبانی ایشان قرار بدهید؟ غیر از كتب و غیر از مطالبی كه از افراد می‌شنوید مگر راه دیگری دارید؟ البتّه ممكن است راه‌های خاصّی وجود داشته‌

 باشد و یك هدایت‌های خاصّی وجود داشته باشد حالا در آن زمینه صحبت نمی‌كنیم همین بحث ظاهر و هدایت‌های ظاهر. از میان نوشته‌های یك فرد و آن مسائلی كه افراد دیگر از ایشان بیان می‌كنند غیر از اینكه ما راه نداریم. اگر منِ گوینده وقتی كه می‌خواهم از ایشان تعریف و تمجید كنم به‌نحوی تعریف كنم كه هیچ نقطه نقصی اگر وجود داشته باشد و آن نقاط نقص در جهت‌گیری مخاطبین من نقش اساسی داشته باشد آن نقاط نقص را نگویم، به مخاطبین خودم خیانت كردم. چرا؟ چون نحوه تعریف و تمجید برای مخاطبین من سرنوشت ساز و تعیین كننده است. آنها بر اساس تعریف من و بر اساس مُنشئات من شخصیتی از ایشان در ذهن خود ترسیم‌می‌كنند كه بعد هر جا آن شخصیت حضور دارد خود را در پشت آن شخصیت قرارمی‌دهند.

 آیا می‌شود یك گوینده و مورّخ و فردی كه می‌خواهد برای جامعه و افراد و مخاطبین خودش شخصیتی بسازد به آنها خیانت‌كند؟! و آنچه‌را كه نیست او را هست كند و آنچه‌را كه هست او را نیست كند؟ خیانت است. وقتی كه من دارای یك خصوصیات مختصّ به خود هستم و دارای یك افكاری هستم و دارای یك شاكله و صفاتی هستم، طبعاً این صفات معجونی است از صفات نیك و صفات زشت، معجونی است از صفات خوب و صفات بد، معجونی است از آنچه كه مورد تحسین است و آنچه كه مورد ابتعاد و دورباش. وقتی به این كیفیت هست افرادی كه می‌خواهند مرا در موقعیتی تعریف كنند و بشناسانند حق ندارند شخصیتی از من بدون عیب و نقص و بدون هیچ‌گونه خلاء و در مرتبه كمال قرارگرفته بسازند كه این مسئله خیانت است.

 اگر من از مرحوم آقا مطالبی را نقل می‌كنم و مسائلی را از بزرگان بیان می‌كنم چون آنها را در مرتبه كمال می‌دانم اما اگر بخواهم از فرد دیگری كه از این نقطه پایین‌تر باشد در بیانات و در كلمات و در اشارات و در ظرائف و لطائف باید به نحوی بیان كنم كه مطلق فهمیده نشود، خالص فهمیده نشود. در نوشته‌های مرحوم‌آقا شما این مطلب را نگاه كنید، وقتی كه در مقام مقایسه بین اساتیدشان برمی‌آیند چقدر دقیق و چقدر ظریف آن مسائل و آن منویات را در قالب لطائف و ظرائفی بیان می‌كنند، خواننده اگر آگاه و متوجّه باشد به آن مراتبِ مورد نظر مؤلّف می‌تواند پی ببرد كه چه مرتبه‌ای در اینجا مورد نظر اوست. آیا شخصیتی كه از این شخص ساخته می‌شود هم طراز با امام معصوم است و شخصیت مطلق است؟ آیا آنچه كه به جامعه ارائه می‌شود آیا شخصیت همانند امام‌علیه‌السّلام است؟ این است یا نه؟ اگر نیست چرا باید به نحوی مطرح بشود كه افراد از این نقطه نظر در جهالت و ظلالت بیفتند و در گمراهی بیفتند و بعد از گذشت سال‌ها متوجّه بشوند كه مطلب‌

 به آن كیفیتی هم كه گفته شده و مطرح شده نبوده، این مسئولیت بر عهده كیست؟ همه این‌ها برگشتش به این است.

 امام صادق علیه‌السّلام رمز و سرّ این مسئله را برای ما بیان می‌كند. حضرت می‌خواهد این را بفرماید اگر توی نویسنده فقط بدنبال این بودی كه آنچه كه حقّ است بنویسی، دیگر نیاز به فخرفروختن به مردم و نیاز به جلوه‌گری و خودنمایی و نیاز به اسطوره سازی و مجسّمه سازی نداشتی، حقیقت را می‌نوشتی والسّلام، هر كس خواست می‌پذیرفت و هر كسی نمی‌خواست نمی‌پذیرفت و آن‌چنان كه واقعیت برای تو مجسم است همان واقعیت را به مخاطبین انتقال می‌دادی، بقیه‌اش به تو ارتباط ندارد، بقیه‌اش دیگر به تو ربطی ندارد.

 تكلیف الهی كه بر یك نویسنده تعلق می‌گیرد چیست؟ آنچه را كه واقع است بنویسد نه از خودش در بیاورد، نه دوتا را بنویسد یكی را ننویسد. البتّه این به این معنا نیست كه انسان بلند شود بیاید نقائص مردم را بیان كند نه این غلط است آن یك بحث دیگری دارد. اما تعریف از شخصیتی كه آن تعریف در ذهن افراد، شخصیت ساز است و تعیین كننده راه است، زندگی و آخرت آنها را ترسیم می‌كند موت و حیات آنها را رقم می‌زند، آیا هر حرفی را می‌توانیم بزنیم؟ و هرچه‌را كه به ذهن می‌آید می‌توانیم بگوییم؟ قضیه این‌طور است؟ یعنی سعادت افراد این‌قدر كشك است؟ و این‌قدر بی‌توجّه به این مسئله است كه هر چه بخواهیم و هر قسمی كه بخواهیم مطلبی را برای یك شخصی بیان بكنیم این غلط است.

 حضرت می‌فرمایند اگر عبد به آنچه كه مورد تكلیف الهی قرار می‌گیرد و از ناحیه پروردگار مكلّف می‌شود كه انجام بدهد و ندهد به او اگر قیام بكند دیگر نیازی به فخرفروختن و مباهات و مجسّمه سازی ندارد، دیگر نیاز به ابراز وجود ندارد، دیگر نیاز ندارد من بیایم خودم را در قبال مردم نیك جلوه بدهم، دیگر احتیاجی به این ندارد دیگر نیاز ندارد من بیایم بر سر منافع دنیوی با افراد دیگر به مراء و جدال برخیزم دیگران را كنار بزنم و خود را در جای دیگران بنشانم. این گروه بیاید بر سر آن گروه بزند برای اینكه آن موقعیت را كسب كند. اگر هر فرد بخواهد به وظیفه خود عمل بكند دیگر توی سر زدن ندارد. وظیفه من چیست؟ وظیفه من این است كه بیایم و بگویم من اینم این خصوصیاّت را دارم همین والسّلام. شما می‌خواهی من را انتخاب بكن می‌خواهی انتخاب نكن خداحافظ شما. انتخاب نشدم او خواسته انتخاب شدم او خواسته، این می‌شود وظیفه.

 حالا اگر بیایم برای جلو افتادن حریف را كنار بزنم این می‌شود عدم قیام به تكلیف. برای جلو افتادن به دیگران انگ بزنم این می‌شود عدم‌قیام به تكلیف. برای جلو افتادن‌

 مراء، جدال، نزاع، دعوا، تو سرهم زدن، شخصیت همدیگر را كوبیدن، تمام ارزش‌های انسانی را زیرپا گذاشتن و برای منافع دنیوی به اسم خدا رسیدن، خدا را جلو گذاشتن و بعد هر كاری انسان دلش می‌خواهد پشت سر این قضیه انجام بدهد. یك خدا را داشته باشیم یك عمل به تكلیف را در مقابل خودمان نگه می‌داریم تابلو، و بعد از آن پشت هر كاری كه دلمان بخواهد دیگر می‌رویم انجام می‌دهیم هر حذف شخصیتی دلمان می‌خواهد انجام بدهیم، هر عیب و نقصِ مخفی مردم را بیرون‌بكشیم و بر جامعه عرضه كنیم. این راه الهی است! این راه، راه معصومین علیهم‌السّلام است! این راه راهی است كه آنها به ما پیشنهاد كردند ما را به اینها توصیه كردند نه جانم!

ترسم نرسی به كعبه ای اعرابی‌ \*\*\* این ره كه تو می‌روی به تركستان است‌[[1]](#footnote-1)

 امام صادق می‌فرماید: برو در مسجد نماز بخوان كسی آمد پشت سرت آمد نیامد نیامد، در وقت ظهر باید نمازت را بخوانی والسّلام نیامد نیامد. كسبه محل پیش مرحوم‌آقا آمدند: آقا شما نماز مغرب را یك‌قدری دیرتر شروع كنید نمازظهر را یك‌قدری دیرتر شروع كنید تا ما بخواهیم مشتری‌ها را راه بیندازیم و این حرف‌ها یك‌قدری دیرتر می‌رسیم. مرحوم آقا می‌فرمودند: موقع نماز ما اذان می‌گوییم و می‌خوانیم شما مشتری را قبول نكنید. بارها می‌شد ما با ایشان می‌رفتیم مسجد موقع نماز ظهر پشت سر ایشان پنج نفر بودند نماز عصر مثلًا سی نفر، چهل نفر یا پنجاه نفر می‌شدند نماز ظهر را با پنج‌نفر می‌خواندند، این می‌شود مخاطب امام صادق علیه‌السّلام «وَ إذَا اشْتَغَلَ الْعَبْدُ بِمَا أَمَرَهُ ال لَهُ تَعَالَی وَ نَهَاهُ» وقتی این‌طور باشد «لَایتَفَرَّغُ مِنْهُمَا إلَی الْمِرَآء» به عمل الهی قیام كند به تكلیف قیام بكند دیگر فكرش و ذهنش و وقتش نمی‌رسد برود با كسی جدال كند آقا چرا دیر آمدی؟ دیر آمد كه آمد. آقا چرا پشت سر ما نیامدی؟ آقا چرا رونق نماز جماعت را شما ارج ننهادید؟ از این حرف‌ها همه بلد هستند دیگر خیلی حرف‌های تو چشم پر كن. آقا چرا مجلس سیدالشهداء را پر نكردید؟ آقا فرض بكنید كه این مطالبی را كه ما می گوییم به این مطالب توجه نكردید؟ آقا چرا افراد و همسایه‌ها و این‌طرف و آن‌طرف را به این مجلس دعوت نكردید؟ آقا چرا نیامدید؟ آقا چرا آمدید؟ آقا چرا دیر آمدید؟ همه این حرف‌ها می‌رود پی كارش، حرف و مطلب است، وظیفه‌ات را بیا انجام بده هر كس آمد هر كس نیامد والسّلام، این است قضیه.

 قیام به مطلب بكن و به این كار نداشته‌باش كه این چه عملی در خارج و چه عكس‌العملی در خارج بوجود خواهد آمد همین، غیر از این هم هیچ نیست. هر كسی اگر بیاید به همین‌

 نقطه عمل كند، آقا امشب الحمدلله منبر ما گرفته بود خیلی افراد آمده بودند الحمدلله جمعیت خیلی خوب جمع شده بودند آن‌وقت فردا شب كه نیایند اخم‌ها می‌رود در هم، دیگر اصلًا حالش نمی‌آید آدم صحبت كند با كی حرف زند هفت هشت ده‌تا بیست‌تا بیشتر نیستند آقا. آقا مردم استقبال نمی‌كنند چه شده است دنیا به سر رسیده، نه آقاجان دنیا به سر نرسیده تو به سر رسیدی، مردم سر جایشانند این مردم یك روز می‌آیند یك روز می‌روند.

 مرحوم آقا در همان اواخر حیات مرحوم آقای مطهری چند روز به شهادت مرحوم آقای مطهری مانده بود بنده در اتاق نشسته بودم كه ایشان آمده بودند و می‌خواستند بیایند قم با مرحوم آقای‌خمینی ملاقات كنند، مطالبی را ایشان می‌گفتند و ایشان در كاغذ می‌نوشتند تا مثلًا با ایشان مطرح كنند و صحبت كنند یكی این بود كه به آقای خمینی بگویید در مسیر و در راهی كه دارند آنچه را كه مورد نظر إله است به او عمل كنند به فكر این نباشند كه مردم پشتشان هستند یا نیستند، عین عبارت مرحوم آقا این بود الآن كأنّ دقیقاً این جمله در جلوی چشمان من قرار دارد این مردمی كه یك روز اقبال كردند یك روز ادبار می‌كنند. یك روز می‌آیند یك روز می‌روند یك روز سر و صداست آن چیزی كه باید یك فرد انجام بدهد چیست؟ این است كه به كسی كاری نداشته‌باشد بله، باید در ابتدای مسئله درست مواضع را سنجید، نه همین‌طوری انسان بی‌گدار به آب بزند و بگوید خدا می‌خواهد نه، آن هم حساب و كتابی دارد، آن هم فردا باید به سؤال و جواب‌ها همه یكی یكی رسیدگی شود، نه مواضع را باید سنجید مطالب را باید سنجید، وقتی كه تشخیص داده شد این حقّ است دیگر انسان به چیزی نباید توجّه كند حقّ همین است دیگر. حقّ درست است. انسان برای خوش‌آمدن و ناخوش‌آمدن مردم كه كار انجام نمی‌دهد، آنچه را كه وظیفه است باید انجام بدهد.

 من این مطلب را نمی‌خواستم بگویم ولی الآن به نظرم آمد، دو سه مرتبه با خودم مرور كردم كه بگویم یا نگویم دیگر ترجیح به گفتنش پیدا كردم گرچه مسئله‌ای است كه مربوط به من است و گفتنش مشكل‌است امّا علی‌كلّ‌حال از نقطه نظر روشن شدن قضیه می‌خواهم خدمت رفقا عرض كنم كه چقدر مسئله مهم است، چقدر مطلب مهم است.

 بعد از فوت مرحوم آقا رضوان اللَه علیه بنای ما بر این بود كه بر همان اساس و بر همان كیفیتی كه طبق دستور ایشان و طبق مبانی ایشان و مواضعی كه ترسیم كرده بودند به همان كیفیت حركت كنیم، صحبت‌ها به همان كیفیت، مطالب به همان كیفیت. در شب چهارم بعد از فوت مرحوم آقا دوستان در نظر

 دارند بنده در همانجا صحبت كردم و حتّی این مطلب را صریحاً گفتم كه مرحوم آقا از دنیا رفته پدر ما از دنیا رفته خدا كه از دنیا نرفته، او كه سر جایش است و برای او كه قضیه فرق نكرده. رفقا هر كسی غیر از این مسئله چیزی می‌داند راهی می‌داند مطلبی را تشخیص می‌دهد اگر عمل نكند روز قیامت مسئول است، این حرف را من زدم، و تصوّر نشود بر اینكه مبانی ایشان با رفتن ایشان تمام شده است، احتیاج به استاد كامل و احتیاج به ولی خدا كه سرلوحه تمام مبانی ایشان و تمام اصول سیر و سلوك ایشان بوده است بعد از رفتن ایشان به قوّت خود به تمام معنا باقیست، هر كسی اطّلاعی دارد باید بدنبال اطّلاعش برود هر كسی در جایی سراغی دارد باید برود، به ما هم اطّلاع بدهد همین الآن هم بنده این حرف را هم می‌زنم همین الآن.

 این مطالب را ما در آن شب عرض كردیم، منتهی راه و روشی كه ایشان ترسیم كردند بر اساس همان روش و بر اساس همان كیفیت حركت می‌كنیم تا خدا چه بخواهد. مسائلی پیدا شد قضایایی پیدا شد مطالب خیلی بالا و پایین، در ابتدا مطالبی بود بعد كم‌كم من احساس كردم كه مسئله از آن شاه‌راهِ خودش دارد خارج می‌شود، از آن مسیر خودش دارد خارج می‌شود، تعابیری كه كم‌كم پا به عرصه وجود گذاشته بود این تعابیر می‌توانست در آتیه نزدیك مبدّل به یك بحران و طوفان و یك هلاكت و یك ضلالت بشود، همین‌طور است دیگر صحبت‌هایی كه پیش می‌آید، اوّل یك نفر یك چیزی را مطرح می‌كند آن یكی تعبیر می‌كند و آن یكی هم دوتا رویش می‌گذارد و آن یكی چه می‌شود بعد تبدیل می‌شود به یك جریان تبدیل می‌شود به یك مسئله، عناوینی كه برای افراد است خب این عناوین ابتدا خلق‌السّاعة كه نبوده یك نفر می‌آید یك عنوان را برای یك نفر می‌گذارد بعد یك عدّه دیگر دنبال آن عنوان را می‌گیرند بعد آن شخص می‌شود همان، خیلی از موارد به این كیفیت بوده.

 ما دیدیم كه زنگ خطر به صدا در آمد و باید جلوی این مسائل گرفته بشود. مرحوم آقا رضوان اللَه علیه دارای یك شخصیت خاص و دارای یك خصوصیات خاص و به‌عنوان ولی و كامل و باقی و راه‌رفته مراتب فنا و باقی باللَه و باقی بعد از مراتب‌فنا برای ما مطرح بودند و ما بر این اساس و با این شخصیت به دنبال ایشان بودیم، حالا عمل می‌كردیم یا نمی‌كردیم مطلب دیگری بود، ولی آنچه را كه ما از ایشان پذیرفته بودیم و او موجب استقامت و حفظ و استكانت ما در یك همچنین محیطی بود یك همچنین شخصیتی بود. دیدیم عجب دارد بعد از این شخصیت دیگری بجای ایشان و در قبال ایشان دارد قرار می‌گیرد و این برای ما قابل قبول نبود، به هیچ‌وجه برای ما قابل قبول نبود كه آن خصوصیات، تمام آنها ندیده گرفته بشود، آن شخصیت همه ندیده گرفته بشود آن عظمت علمی‌

 همه ندیده گرفته بشود، آن سعه وجودی و اطّلاع بر امور و مصالح و مضار و منافع و تمام خصوصیات نفس و اشراف بر نفوس، همه آنها ندیده گرفته بشود و فقط به صرف بعضی از جملات و بعضی از مسائل با یك چندتا خواب و نمی‌دانم بعضی تخیلات و این‌ها قضیه جا زده بشود و به عبارت دیگر آن شخصیت حقیقی جای خودش را به یك شخصیت مجازی بخواهد بسپارد، اینجا بود كه ما در مقابل این جریان ایستادیم و آنچه در توان داشتیم انجام دادیم.

 بنده مسافرت‌ها كردم صحبت‌ها كردم روزها می‌شد كه صبح می‌رفتم مسافرت عصر برمی‌گشتم، بیداری‌ها كشیدیم شب‌ها تا به صبح نخوابیدیم ناراحتی‌ها و مسائل .... تمام اینها در راستای اینكه این مسئله تحقّق پیدا نكند و تمام صحبت‌ها هست الآن همه‌اش وجود دارد و مطالبی كه در آن موقع مطرح می‌شد. در قبال این مسئله مطالبی مطرح شد، چه مسائلی گفته شد در قبال چه عكس‌العمل‌هایی انجام شد و افراد نادان و جاهل چه مطالبی را مطرح كردند و چه مسائلی دیگر حالا دیگر جای گفتنش نیست.

 نكته در اینجاست بعد از گذشت دو سال یك روز من بعدازظهری بود كه مرحوم‌آقا را در خواب دیدم؛ دیدم یك بیابانیست، بیابان بسیار وسیعی و در این بیابان باتلاقی قرار دارد بسیار عمیق و خیلی خطرناك و من در كنار این باتلاق ایستادم و مرحوم آقا در آن‌طرف مقابل من قرار گرفتند، من می‌خواستم از این باتلاق عبور كنم پای خودم را یك مقداری در این باتلاق گذاشتم دیدم نه قضیه شوخی نیست باتلاق است می‌برد، می‌برد پایین كنار این باتلاق به اندازه یك متر خاكی بود، زمین سفت و زمین خاكی را طی كردم و آمدم و به ایشان رسیدم، ایشان رو كردند به من گفتند امتحان كردی؟ امتحان كردی؟ گفتم بله. البتّه به صحبت نمی‌گفتند فقط معانی ردّ و بدل می‌شد صحبتی ایشان نمی‌كردند من هم صحبت نمی‌كردم، فقط آن معنا منتقل می‌شد و آن معنا بازگردانده‌می‌شد. فرمودند امتحان كردی؟ گفتم بله، فرمودند مطلبِ حقِّ تو را كسی نمی‌فهمد از این به بعد دم فرو ببند.

 یعنی دیگر تمام شد تا الآن قرار بود صحبت بكنیم، دیگر از این به بعد فایده ندارد دیگر، آیا چه‌خواهد شد؟ دیگر تمام شد دیگر صحبت تمام شد، كسی كه نمی‌خواهد، قراربود كسی بفهمد فهمید، قرار است كسی نمی‌فهمد نفهمد به من چه مربوط، مگر من كی هستم؟ مگر من چه هستم؟ آقا مسئله طوری بود من می‌گفتم دو دو تا می‌گفتند پنج‌تا، وقتی این‌طور باشد دیگر انسان چه بگوید؟ دو دو تا شده پنج‌تا بعضی وقت‌ها می‌گویند، گاهی می‌شود دیگر تا حالا چهارتا بوده‌

 دیگر نظام عالم تغییر پیدا كرده می‌شود پنج‌تا، می‌شود شش دیگر هر چه باداباد هر چه بیشتر بهتر دو دو تا ده‌تا چه اشكال دارد؟ برای كی باید صحبت كرد؟ برای كی باید مطلب گفت؟ برای كی باید مطلب را بیان كرد؟ مسئله را گفتی مطالب را روشن كردی دیگر از این به بعدش می‌شود مراء، از این به بعدش می‌شود جدل، از این به بعدش می‌شود نزاع، از این به بعدش می‌شود مخاصمه، از این به بعدش می‌شود مقابله، از این به بعدش می‌شود مباهات و فخرفروختن، اظهار وجود كردن خود را به كرسی نشاندن.

 بارها می‌شد افراد می‌آمدند و به من پیشنهاد می‌كردند آقا برای بیان مطالبتان یك جلسه مناظره تشكیل بدهید جلسه مناظره تشكیل بدهید مگر اشكالی دارد؟ و همه می‌دانستند یعنی مانند این چراغ برای همه روشن بود كه جلسه مناظره ما ده دقیقه بیشتر طول نمی‌كشید پنج دقیقه بیشتر طول نمی‌كشید، چرا ده دقیقه، همه هم این مطلب را می‌دانستند، بنده قبول نكردم چرا قبول نكردم؟ مگر ما این مطالب را نگفتیم، مگر به گوش همه نرسیده، مگر همه متوجّه نشدند مناظره برای چه؟ مناظره غیر از مسئله كوبیدن و غیر از مسئله تفوّق و غیر از مسئله اظهار وجود مگر چیز دیگری هست؟ چیز دیگری نیست دیگر، اگر مطلبی است ما گفتیم، اگر مطلبی است ما گفتیم، اگر قراراست گوش شنوائی باشد شنیده است به قول مرحوم آقا به من می‌فرمودند: فلانی تو آن‌قدر مطالب را پایین نیاور بگو. مطالب را به نحوكلّی بگو آنكه باید بفهمد می‌فهمد. من به ایشان عرض كردم آقا اگر پایین نیاورم افراد توجیه می‌كنند، افراد تأویل می‌كنند، ایشان فرمودند: تو حرف را كلّی بزن آن كسی كه باید بفهمد و خدا به او توفیق داده می‌فهمد آن كسی كه نباید بفهمد هزار بار اگر مصداق تعیین‌بكنی باز توجیه می‌كند و اتّفاقاً همین‌طور هم شد همین‌طور هم شد.

 من همین مطلبی را كه الآن برای دوستان نقل كردم برای یك فردی نقل كردم كه اسمش را تمام دوستان شنیده‌اند یك خانم و مخدّره‌ای هست من برای او نقل كردم می‌خواهم این را خدمتتان بگویم كه فرد، فرد عامی نیست فرد جاهل نیست، فرد بی سواد و ساده نیست این خواب را برای او تعریف كردم برای اینكه او را متنبّه كنم، می‌دانید چه جوابی به من داد؟ گفت خب بله حقّ كه در آنجاست قابل برای معرّفی نیست لذا شما نباید ...، گفتم چه‌داری می‌گویی؟ من دارم می‌گویم، ایشان به من می‌گوید حرف حقّ تو را كسی نمی‌فهمد. گفتند: بله منظور او آن است این‌طور در خواب به شما گفتند ولی منظور ایشان آن است آن حقّی كه مثلًا در فلان جا وجود دارد آن حرف قابل گفتن نیست، اصلًا نباید راجع به آن بحث بشود نباید راجع به این صحبت بشود. دارد خودش را می‌زند به آن راه، عرض كردم فرد عامی نیست، این همان مصداق است‌

 گفتم بله شما درست می‌فرمایید هیچ مسئله‌ای نداریم مطلب شما حق است!

 امیرالمؤمنین علیه السلام آمدند خلافت را صاف از دستش گرفتند چكار كرد؟ امیرالمؤمنین چكار كرد؟ آمد شمشیر كشید؟ گفت خلافت را گرفتی گرفتی به جهنّم، من از خدا می‌خواهم بلند شوم بروم در خانه بنشینم كاری به كار شما نداشته باشم، شما علی را از دست دادید آن را آمدید در بالای منبر كردید، بلند شد صحبت كرد چندجلسه صحبت كرد برای مردم، برای این‌كه اتمام حجت كند؛ در همان مسجد مدینه انس بن مالك را به شهادت طلبید و وقتی كه انس استنكاف كرد و شهادت‌نداد فرمود: اگر این مطالبی را كه تو می‌گویی و انكاری را كه می‌كنی و اینكه داری می‌گویی یادم نمی‌آید حافظه من اجازه نمی‌دهد اگر دروغ باشد خداوند كوری را و پیسی را بر تو مسلّط كند كه نتوانی او را بپوشانی از سر جایش بلند شد كور شد، تمام پیشانیش را همه را پیسی گرفت كه این عمامه‌اش را می‌آورد تا دم این چشمهایش می‌آورد از اینجایش پیدا بود. او این كار را انجام می‌دهد ولی وقتی دید نه، وقتی دید مردم دارند می‌گویند آقا ما ابوبكر را می‌خواهیم چه می‌گویی؟ ما ابوبكر را می‌خواهیم ما این عمر را می‌خواهیم ما نمی‌خواهیم. خداحافظ شما به سلامت شما را به خیر و ما را به سلامت، شما را به ابوبكر و ابوبكر را به شما بخشیدیم مباركتان باشد!

 تكلیف تا اینجا بود ما تكلیف را انجام دادیم بقیه‌اش دیگر مباهات است، بقیه‌اش دیگر اظهار وجود است بقیه قضیه دیگر خودنمایی است، اینجا دیگر می‌شود شیطان. مسئله تا اینجا درست آمده لذا بر عهده انسان است این قسم اوّل كه در ارتباط با مردم بر عهده ماست عملی را كه انجام می‌دهیم فقط به این ملاك و به این عنوان باشد كه آن عمل را برای كی داریم انجام می دهیم؟ سائل از این عمل كیست؟ بازخواست كننده از این‌عمل كیست؟ آن را مورد نظر داشته باشیم وقتی این‌طور شد دیگر بنابراین خود فروشی به مردم به چه معنا خواهد بود؟ برای چه اظهاروجود كنیم؟ تو كه این عمل را داری برای خدا انجام می‌دهی حالا مردم بفهمند یا نفهمند آیا هیچ وقت فكر انسان به این مطلب دیگر می‌رود؟ دیگر ذهن متوجّه این خواهد شد حالا این كاری كه دارم انجام‌می‌دهم اسم خودم را هم با آن بنویسم؟ حالا این عملی را كه انجام می‌دهم یك عدّه هم بفهمند؟ حالا این عمل‌خیری كه انجام می‌دهم حالا فرض كنید كه به رخ این و آن هم بخواهم بكشانم؟ نه می‌بیند طرف و بازخواست‌كننده كس دیگری است آن هم كسی است كه ظاهر و پنهان ندارد قبل از اینكه بخواهی انجام بدهی آن واقف است در حین عمل او ناظر

 است و بعد از انجام عمل خود او این عمل را گرفته و در خود حفظ كرده پس حالا می‌خواهی به كی نشان بدهی؟ به كی می‌خواهی اظهار وجود كنی؟ به كی می‌خواهی مباهات كنی؟ تمام این حرفها دیگر خنده‌دار خواهدشد، مسخره خواهد شد. این یك مسئله.

 مسئله دیگری كه در اینجا می‌ماند دیگر انسان با شخصی بر اثر این عمل دعوا ندارد چه این عمل را انجام بدهد چه او انجام بدهد، شنیدم یك كتاب‌های تحقیقاتی درآمده از طرف بعضی از اشخاص، همین‌كه درآمده بعضی‌ها اعتراضاتی كردند آقا ما این‌قدر سرمایه گذاشتیم چه گذاشتیم چكار كنیم كه یك همچنین كتابی را تحقیق‌كنیم و بخواهیم بیرون بیاوریم حالا شما آمدید به اسم خودتان زدید. خب آقا شما هم برو یك كتاب دیگر تحقیق‌بكن. اگر این كتاب نقص ندارد خب دیگر چرا داری اشكال پیدا می‌كنی؟ شما برو در یك كتاب دیگر تحقیق كن. نه ما می‌خواهیم این كتاب به اسم ما در بیاید این مثلًا دائرةالمعارف یا هر چیزی كه می‌خواهد باشد باید از این سازمان از این شخصیت‌ها از این افراد ظهورپیدا كند و حالا كاری كه شما كردید خراب‌كرده كار ما را.

 خیلی دقیق شیطان ایستاده پشت قضیه، خیلی عالی به علم و به سواد و به این حرف‌ها هر چه ما سوادمان برود بالاتر او بالاترش را خوانده، خاطرمان جمع آن بالاتر را خوانده فقط یك جا بله، «الا المخلصون» وقتی كسی در مقام اخلاص بیاید پا جلو بگذارد و نیتش را صاف كند و نیتش را پاك كند آنگاه است كه ناله شیطان برمی‌خیزد و دست او از رسیدن به انسان كوتاه می‌شود. لذا همیشه بزرگان فرمودند: قبل از انجام هر عملی اوّل نیتت را صاف كن، زود دست‌نزن به آن عمل، وقتی نیت صاف شد وقتی نیت پاك شد در مسائل سیاسی اسلام و در اصول سیاسی اسلام، آن روزها اگر در نظر شریف رفقا باشد، خدمتتان عرض كردم مرحوم والد رضوان اللَه علیه وقتی كه با افراد تماس پیدا می‌گرفتند برای این قضیه و افراد به ایشان مراجعه می‌كردند برای واردشدن در این جریان در آن سنه چهل و دو و در آن مسائل قبل از سنه چهل‌و دو، اوّل حرفی كه با آنها می‌زدند این بود فلانی می‌دانی در این راه هزارتا قضیه وجود دارد سختی وجود دارد گرفتگی وجود دارد ضیق وجود دارد، حبس وجود دارد اذیت و آزار وجود دارد شكنجه وجود دارد هزارتا ناملایمات در این قضیه وجود دارد دیگر، اینجا حلوا كه پخش نمی‌كنند همه چیز هست حالا كه شما داری پایت را می‌گذاری برای چه می‌خواهی بگذاری؟ و وقتی كه شروع كردی در سرت و در ضمیرت چه نیتی را داری تعقیب می‌كنی؟ آیا هیچ به این فكر افتادی كه احتمال دارد این عملی را كه داری انجام می‌دهی به مقصد نرسد؟ نسبت به این قضیه چه فكر كردی؟ به مقصد رسید اگر آمدند و تو را كنار گذاشتند، گیرم بر اینكه تو

 زندان رفتی شكنجه شدی عذاب شدی فرض كنید كه سختی‌ها و ناملایمات برای تو در این مدّت پیدا شده، الآن این مسئله به ثمر نشست و این درخت انقلاب به بار نشست و آمدند گفتند آقا شما بفرما در منزلت، خیلی متشكّر از لطفتان و از زحماتی كه كشیدید و در این مدّت وجود مؤثّر برای پیشرو بودید، حالا نیازی به شما نداریم بفرمایید در منزل بنشینید تا سر وقت شما را صدا كنیم یا اینكه از شما استفاده كنیم یا اینكه دیگران هستند قبول زحمت كنند، دیگر از این به بعد زحمت به عهده شما نگذاریم. چه حالی داری؟ اگر حالت این است كه در آن موقع تحت تأثیر قرار بگیری از الآن نیا، هان از الآن نیا.

 لذا یك ولی خدا در همه اعمال و در همه قدم‌ها می‌خواهد آن خلوص صددرصد و آن نیت صاف وپاك در همه آن قدم‌ها و در همه آن كردار، اگر این‌طور باشد همیشه خدا هست همیشه خدا حضور دارد همیشه ملائكه او حضور دارند و همیشه انسان را امداد می‌كنند در هر جایی كه انسان می‌خواهد باشد در گرفتاری باشد، آن گرفتاریست كه محفوف به رحمت ملائكه است نه گرفتاریست كه از هوا و هوس و شیطان و امثال ذالك و نفس أمّاره بوجود آمده، اگر در فراخی و گشایش باشد گشایشی است كه محفوف به رحمت و لطف ملائكه است، اگر در پیروزی باشد پیروزی با ملائكه، در عدم پیروزی باشد عدم پیروزی باعنایت و تمام جهات وجودی انسان را در این موقعیت حضور پروردگار و حضور ملائكه می‌گیرد، آن‌وقت این می‌شود سالك، این می‌شود آن كسی كه راهش و فهمش و كردارش همه براساس موازین است. ان‌شاءاللَه مسئله ادامه دارد بخصوص راجع به همین قضیه و همین‌طور بعد آن نكته مهم‌تر و مباهات پیش‌خود، كه آن یك‌جریانی دارد و او یك حساب و كتابی دارد، این مباهات حالا پیش مردم است و تحسین‌های مردم است و آن مباهات پیش خود و آن ظرافت‌ها را آنها را چگونه بگذرانیم؟ و از عهده آنها چطور بربیاییم؟ ان‌شاءاللَه وعده برای جلسه آینده.

 اللَهمَّ صَلِّ عَلی مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّد

1. امثال و حكم دهخدا، ج ١، ص ٥٤٤، به نقل از سعدى شيرازى. [↑](#footnote-ref-1)